

Strategic Policymaking of the Islamic Republic of Iran in Response to U.S. Actions in Southwest Asia (2001–2021)*

Seyed Taghi Hashemi ¹  Ebrahim Motaghi ² 

Garineh Keshishian Siragi ³ 

1. Ph.D. Candidate, Department of Political Science (Public Policymaking),
South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

sthphd2018@gmail.com

2. Professor, Department of Political Science, University of Tehran,
Tehran, Iran (Corresponding Author).

emottaghi@ut.ir

3. Associate Professor, Department of Law and Political Science, South Tehran
Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

g.keshishyan71@gmail.com



Abstract

Over the past two centuries, West Asia has consistently been a site of intervention by extra-regional powers such as Portugal, Britain, and the United States. These global powers have pursued hegemonic strategies and sought to implement regional power-building models. Consequently, coalition-building has always been a key tactic used by these external actors to secure regional dominance. This is because, unlike regions such as Africa, West Asia has not lent itself to direct colonization or sustained control by foreign powers. In response, regional states—especially Iran—have sought to calibrate their strategic policies to the presence of great powers in order

* Hashemi, T., Motaghi, E. & Keshishian Siragi, G. (2024). Strategic Policymaking of the Islamic Republic of Iran in Response to U.S. Actions in Southwest Asia (2001–2021). *Journal of Political Science*, 27(108), pp. 249-280. <https://doi.org/10.22081/psq.2025.65615.2739>

□ **Publisher:** Baqir al-Olum University, Qom Iran.

* **Type of article:** Research Article

□ **Received:** 2024/10/13 • **Revised:** 2024/11/05 • **Accepted:** 2024/11/14 • **Published online:** 2024/12/25

© The Authors



to safeguard their national security. In periods when Iran's strategic policymaking has faltered, geopolitical pressures have intensified. This study investigates how Iran's strategic policymaking in the face of U.S. regional activities has been shaped by the structural features of the international system and the behavioral pattern of new regional actors. The key question is: What mechanisms has the United States employed to implement its regional policies in West Asia, and how have these affected the security environment and, by extension, the Islamic Republic of Iran? The hypothesis is that, as a global power playing a crucial role in international politics, the United States employs aggressive regional strategies in the region. International relations theorists broadly concur that great powers strive for "regional hegemony," which requires the application of a model of "regional power-building," the use of "coalition-building and balancing tactics" against regional actors, as well as an aggressive measures by the United States in the region. In response, Iran has adopted the role of a "regional power" and embraced a strategic posture of resistance to counter America's offensive policies. Iran's strategy is grounded in "asymmetric conventional deterrence" within Southwest Asia. To test this hypothesis, in the context of a balance between Iran and the United States as two players, the study applies the theory of offensive realism to identify the conflicts between them and to assess how Iran has countered U.S.-led initiatives. The research ultimately aims to analyze and compare the national power indicators of the U.S. and Iran in Southwest Asia. Assessments indicate that while the U.S. has pursued the role of a "global power," Iran has asserted itself as a "regional power." Since any global power should promote its dominance in a regional environment, signs of conflict have emerged within Iranian and U.S. strategic policymaking.

Keywords

Strategic policymaking, United States of America, Iran, Southwest Asia, regional power, U.S.'s regional hegemony, strategic orientation, Iranian resistance.



سیاست‌گذاری راهبردی ج.ا.ا در برابر اقدامات آمریکا

در جنوب غرب آسیا (۲۰۲۱-۲۰۲۰م.)*

سیدتقی هاشمی^۱  **گارینه کشیشیان سیرگی^۲** 

ابراهیم متقی^۳ 

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی (گرایش سیاست‌گذاری عمومی)، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Sthphd2018@gmail.com

۲. استاد، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

emottaghi@ut.ir

۳. دانشیار، گروه حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

g.keshishyan71@gmail.com



چکیده

منطقه غرب آسیا در شمار مناطقی است که در دو سده اخیر محل مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند پرتغال، انگلستان و ایالات متحده بوده است. هر کدام از قدرت‌های بزرگ جهانی که در این منطقه حضور می‌یافتند، بر اساس منطق قدرت‌های هژمون رفتار می‌کردند و می‌کوشیدند الگوی کنش مبتنی بر قدرت‌سازی منطقه‌ای را اجرا کنند. بدین منظور همواره ائتلاف‌سازی‌های منطقه‌ای برای کسب قدرت منطقه‌ای در دستور کار قدرت‌های فرامنطقه‌ای مداخله‌گر در غرب آسیا بوده است؛ زیرا این منطقه بر خلاف مناطقی مانند آفریقا، امکان استعمار مستقیم و حضور گسترده و سلطه مستقیم برای نیروی مداخله‌گر نداشته است. در مقابل کشورهای منطقه به‌ویژه ایران همواره کوشیده‌اند سیاست‌های راهبردی خود را با حضور قدرت‌های بزرگ تطبیق‌پذیر کنند تا بتوانند امنیت خود را حفظ نمایند. در هر دورانی که حکمرانان ایران در سیاست‌گذاری راهبردی‌های خود کامیاب نبودند، آثار آن در فشارهای

* **استاد به این مقاله:** هاشمی، سیدتقی؛ متقی، ابراهیم؛ کشیشیان سیرگی، گارینه. (۱۴۰۴). سیاست‌گذاری راهبردی ج.ا.ا در برابر اقدامات آمریکا در جنوب غرب آسیا (۲۰۲۱-۲۰۲۰م.). علوم سیاسی، ۲۷(۱۰۸)، صص ۲۴۹-۲۸۰.

<https://Doi.org/10.22081/psq.2025.65615.2739>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)؛ ایران؛ © نویسنده گان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۲؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۸/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۴؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۰/۰۵



ژئوپلیتیک ظاهر شد؛ بر این اساس مسئله پژوهش حاضر این است که در دوران جدید، سیاست‌گذاری راهبردی ایران در برابر اقدامات منطقه‌ای آمریکا، تابعی از ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌الملل و همچنین الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای نوظهور است. پرسش این است که آمریکا در اجرای سیاست‌های خود برای منطقه غرب آسیا از چه سازوکارهایی بهره می‌برد و این سازوکارها چگونه بر محیط امنیتی و به تبع آن بر جمهوری اسلامی ایران اثر می‌گذارد؟ فرضیه این است که چون ایالات متحده نقش قدرت بزرگ جهانی در سیاست بین‌الملل را ایفا می‌کند، از سازوکارهای کنش تهاجمی در محیط منطقه‌ای بهره می‌گیرد. نظریه پردازان روابط بین‌الملل می‌پذیرند که قدرت‌های بزرگ در صدد «هژمونی منطقه‌ای» هستند. تحقق چنین اهدافی نیازمند کاربرست الگوی کنش مبتنی بر «قدرت‌سازی منطقه‌ای» و بهره‌گیری از «تاکتیک ائتلاف‌سازی و موازنه‌سازی» در برابر بازیگران منطقه‌ای و کنش تهاجمی آمریکا در جنوب غرب آسیا خواهد بود. ایران نیز برای مقابله با اقدامات و سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا از «نقش ملی قدرت منطقه‌ای» و «جهت‌گیری راهبردی مقاومت در برابر سیاست تهاجمی آمریکا» بهره گرفته است. راهبرد ایران برای تحقق چنین اهدافی بر «بازدارندگی متعارف نامتقارن» در جنوب غرب آسیا مبتنی است. به منظور بررسی این فرضیه از نظریه رئالیسم تهاجمی بهره برده‌ایم تا بتوان در فضای موازنه میان دو بازیگر ایران و آمریکا، تضادهای میان این دو کنشگر بزرگ شناسایی شود و چگونگی مقابله ایران با سازوکارهای اجراشده ایالات متحده تحلیل شود؛ بر این اساس هدف اصلی پژوهش آن است که شاخص‌های قدرت ملی آمریکا و ایران در جنوب غرب آسیا تحلیل شود. ارزیابی‌ها بیانگر آن است که آمریکا «نقش ملی قدرت جهانی» و ایران «نقش ملی قدرت منطقه‌ای» را در جنوب غرب آسیا ایفا کرده‌اند. از آنجا که هر قدرت بزرگ جهانی می‌بایست حوزه قدرت خود در محیط منطقه‌ای را ارتقا دهد، بر این اساس نشانه‌هایی از تعارض در حوزه سیاست‌گذاری راهبردی ایران و آمریکا پدید آمده است.

کلیدواژه‌ها

سیاست‌گذاری راهبردی، آمریکا، ایران، جنوب غرب آسیا، قدرت منطقه‌ای، هژمون منطقه‌ای آمریکا، جهت‌گیری راهبردی، مقاومت ایران.

مقدمه

محور اصلی سیاست‌گذاری راهبردی آمریکا در جنوب غرب آسیا را «هژمونی منطقه‌ای» تشکیل می‌دهد. ویژگی اصلی هژمونی منطقه‌ای آن است که ترتیبات امنیت منطقه‌ای، یعنی معادله موازنه قدرت، الگوی کنش بازیگران و مهار حوادث در اختیار آمریکا باشد. پس از سال ۲۰۰۱م. ایالات متحده از سازوکارهای کنش تهاجمی در جنوب غرب آسیا بهره گرفت. در چنین شرایطی زمینه برای «خلأ قدرت منطقه‌ای» به وجود آمد. ایران تلاش داشت تا خلأ ناشی از نقش‌یابی تهاجمی کنش نظامی آمریکا به عراق و افغانستان را مهار کند.

هژمونی منطقه‌ای در شرایطی حاصل می‌شود که امکان هماهنگ‌سازی راهبرد قدرت‌های بزرگ با بازیگران منطقه‌ای همانند ایران وجود داشته باشد. ایالات متحده در سال‌های دهه ۱۹۷۰م. و در چارچوب «دکترین نیکسون» از هژمونی منطقه‌ای در خلیج فارس و جنوب غرب آسیا برخوردار بود. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی ایران و پایان جنگ سرد، ساخت نظام منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل با تغییراتی در مقایسه با دهه ۱۹۷۰م. پدید آمد. نقش‌یابی ایران در برابر سیاست‌های آمریکا بیانگر آن است که الگو و نشانه‌های موازنه قدرت در سال‌های پس از جنگ سرد در مقایسه با سال‌های دهه ۱۹۷۰م. تغییراتی کرده است.

سیاست‌گذاری راهبردی تبیین‌کننده اهداف بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ خواهد بود. ایران و ایالات متحده برای کنش رقابتی خود در جنوب غرب آسیا دارای شکل‌بندی‌های متفاوتی از سیاست‌گذاری راهبردی هستند. رقابت‌های منطقه‌ای در الگوی کنش بازیگران محیط آشوب‌زده را می‌توان به مثابه واژه‌ای دانست که با حکومت، دولت، جامعه و مسائل عمومی آن گره خورده و تداعی‌کننده اقدام دولت در اداره امور راهبردی کشور در راستای حداکثرسازی امنیت، قدرت و رفاه عمومی خواهد بود.

هرگونه رقابت کشورها در حوزه‌های منطقه‌ای ماهیت ژئوپلیتیک دارد. آسیای جنوب غربی، بخش مرکزی جهان اسلام است و از منظر تاریخی و مسائل سیاسی و

سوق الجیشی اهمیت ویژه‌ای دارد. کشورهای جنوب غرب آسیا به قرار زیر هستند: ایران، عربستان سعودی، ترکیه، قطر، امارات متحده عربی، عمان، عراق، بحرین، یمن، فلسطین، رژیم صهیونیستی، اردن، سوریه، لبنان، کویت، جمهوری آذربایجان، سوریه، قبرس، گرجستان، ارمنستان، پاکستان و افغانستان (کوهن، ۱۳۸۷، ص. ۴۳۹).

اهمیت ژئوپلیتیک جنوب غرب آسیا را می‌توان در کاربست سازوکارهای مناقشه‌آمیز از سوی بازیگران منطقه‌ای دانست. در این ناحیه، گروه‌های فرهنگی و نژادی گوناگونی مانند فرهنگ‌های ایرانی، عربی، بربرها، ترکی، کردی، یهودی و آسوری را در خود جای داده است. زبان‌های اصلی این منطقه فارسی، عربی، ترکی، کردی، عبری و آسوری است. جنوب غرب آسیا تنها یک تعبیر ساده جغرافیایی نیست و با گذشت زمان به محتوای سیاسی و راهبردی این منطقه افزوده شده است.

در این مقاله سه رویکرد متفاوت در ارتباط با سیاست‌گذاری راهبردی جمهوری اسلامی ایران در برابر اقدامات آمریکا در جنوب غرب آسیا بررسی شده است. هر یک از این سه رویکرد بخشی از واقعیت‌های راهبردی در روابط ایران و آمریکا را منعکس می‌سازد. رویکرد اول در ارتباط با سیاست‌های تهاجمی آمریکا ماهیت هستی‌شناسانه دارد. رویکرد دوم ماهیت ساختاری دارد و در ارتباط با ساختار نظام بین‌الملل و نظم منطقه‌ای تنظیم شده است. رویکرد سوم ماهیت معرفت‌شناسانه دارد و با نظم منطقه‌ای جنوب غرب آسیا ارتباط مستقیم دارد.

درباره دلایل تعارض ایران و آمریکا در جنوب غرب آسیا، رویکردهای مختلفی وجود دارد. گروه اول از نظریه پردازان بر این باورند که تضادها ماهیت هستی‌شناسانه دارد. این گروه از تحلیل‌گران اعتقاد دارند که ایالات متحده انگاره‌های تهاجمی دارد و بر اساس چنین رویکردی تلاش می‌کند تا زمینه حداکثرسازی قدرت خود در حوزه‌های مختلف منطقه‌ای از جمله جنوب غرب آسیا را فراهم آورد؛ از این رو گسترش قدرت ایالات متحده به برخورد و چالش با انگاره‌های سیاست خارجی و منطقه‌ای ایران منجر می‌شود.

گروه دوم به نشانه‌های ساختاری نظام بین‌الملل اشاره دارند. این گروه اعتقاد دارند

هر بازیگری که نقش هژمون در سیاست جهانی را داشته باشد، به گونه اجتناب‌ناپذیر موقعیت خود را در اقتصاد و سیاست جهانی ارتقا می‌دهد. انگاره ساختاری در تبیین شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای به ظهور این ادراک منجر می‌شود که ایران بازیگر گریز از مرکز در نظم منطقه‌ای شمرده می‌شود؛ به همین دلیل ایالات متحده از سازوکارهای مربوط به موازنه تهدید برای محدودسازی قدرت ایران بهره می‌گیرد.

گروه سوم دارای رویکرد معرفت‌شناسانه هستند. این گروه اعتقاد دارند که نظم‌های انقلابی همانند ایران به گونه اجتناب‌ناپذیری دارای جهت‌گیری گذار از وضع موجود هستند و در نتیجه از سازوکارهای سیاست انقلابی و رادیکال بهره می‌گیرند. رویکرد معرفت‌شناسانه به الگوی کنش ایران و آمریکا در جنوب غرب آسیا مبتنی بر نشانه‌هایی از رقابت، کشمکش و تعارض خواهد بود. بسیاری از بازیگران محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا تلاش دارند تا موقعیت خود را از طریق «اتلاف‌سازی» با ایالات متحده تأمین کنند. در چنین شرایطی، ایالات متحده از رویکرد «موازنه تهدید علیه ایران» بهره می‌گیرد.

۱. رئالیسم تهاجمی و نشانه‌شناسی تضادهای منطقه‌ای ایران و آمریکا

نخستین بار جان مرشایمر نظریه رئالیسم تهاجمی را ارائه داد. وی قصد داشت زمینه لازم برای درک راهبردی تحولات منطقه‌ای را بر اساس سیاست خارجی آمریکا ارائه دهد. مرشایمر بر نشانه‌هایی از کنش تهاجمی ایالات متحده در محیط منطقه‌ای تأکید داشت و معتقد بود هرگونه اقتدار سیاسی ایالات متحده و نظم جهانی می‌تواند از طریق سازوکارهای کنش تهاجمی حاصل شود. در برابر چنین رویکردی، استفان والت، نظریه رئالیسم تدافعی را بر اساس سازوکارهای اتلاف‌ساز تنظیم کرد. والت درصدد بود تا سیاست همکاری متوازن را در دستور کار سیاست خارجی آمریکا در رابطه با ایران قرار دهد. به طبع چنین رویکردی با انگاره گروه‌های تهاجمی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران سازگاری نداشت.

مرشایمر به این موضوع اشاره دارد که قدرت‌های بزرگ بیشتر دارای سیاست

خارجی تهاجمی هستند. چنین بازیگرانی می‌توانند زمینه‌های لازم برای حداکثرسازی قدرت خود را بر اساس مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی و قابلیت‌های راهبردی سازماندهی کنند. از آنجا که ژئوپلیتیک ایران بر نشانه‌هایی از تهدید مبتنی بوده است، سیاست‌گذاری راهبردی جمهوری اسلامی نیز به بهره‌گیری از سازوکارهای موازنه‌گرا و بازدارندگی متعارف معطوف خواهد بود.

بررسی‌های محیط امنیتی بیانگر این واقعیت است که اختلافات ایران و آمریکا در جنوب غرب آسیا ماهیت ژئوپلیتیک دارد؛ بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که مقابله با آمریکا از طریق سازوکارهای کنش متقابل از سوی ایران تنظیم شود. نقش‌یابی ایران در جنوب غرب آسیا بر اساس ضرورت‌های بازیگر منطقه‌ای شکل می‌گیرد. ایران همواره تلاش دارد تا زمینه لازم برای حداکثرسازی قدرت ژئوپلیتیک خود را فراهم آورد. در چنین شرایطی ایالات متحده از سازوکارهای جنگ نیابتی، استقرار در محیط منطقه‌ای، آشوب‌سازی، درگیرسازی بازیگران منطقه‌ای و ائتلاف‌های ضدایران استفاده می‌کند.

۱-۱. تداخل نقش منطقه‌ای ایران و آمریکا

علت اصلی تضادهای ایران و آمریکا ناشی از تداخل و تقاطع نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی و رویکرد راهبردی ایالات متحده در نظام جهانی است. ارزیابی‌های ژئوپلیتیک و تاریخی بیانگر این واقعیت است که اهمیت ژئوپلیتیک و تحولات جنوب غرب آسیا از سال ۲۰۰۱م. تاکنون بازیگران منطقه‌ای و جهانی را به ارائه دیدگاه و کنش‌های مختلفی واداشته است. ارزیابی و سنجش معادله قدرت ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای است که به عنوان دو بازیگر تأثیرگذار اصلی در جنوب غرب آسیا ایفای نقش می‌کنند.

درک واقعیت‌های مربوط به سیاست‌گذاری راهبردی ایران در برابر آمریکا و در جنوب غرب آسیا از طریق معادله موازنه قدرت حاصل می‌شود. هرگاه جهت‌گیری قدرت و کنش بازیگری در برابر اهداف و سیاست‌های بازیگر رقیب قرار گیرد، در آن

شرایط زمینه برای محدودسازی نقش بازیگر رقیب در سیاست جهانی فراهم خواهد شد. هدف پژوهش حاضر بررسی تغییر و تحولات منطقه‌ای جنوب غرب آسیا در بیست و یک سال اخیر و راهبرد جمهوری اسلامی ایران در قبال اقدامات تهاجمی آمریکاست. ایالات متحده بازیگری است که نقش راهبردی بین‌المللی دارد؛ بنابراین سیاست‌گذاری راهبردی ایران به سازوکارهایی معطوف است که هژمونی منطقه‌ای آمریکا در جنوب غرب آسیا را محدود و مهار کند.

شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای در دوران پس از جنگ سرد بیانگر این واقعیت است که نظم‌های امنیت منطقه‌ای با دگرگونی‌هایی همراه شده است. ایالات متحده به عنوان بازیگر مداخله‌گر منطقه‌ای که برای خود نقش هژمونیک قایل است، قابلیت‌های اقتصادی، فناوریانه، نظامی، رسانه‌ای و دیپلماتیک ویژه‌ای دارد و تمامی قابلیت‌های خود را برای محدودسازی ایران در نظم منطقه‌ای به کار می‌گیرد؛ بنابراین طبیعی است که نوع رویکرد و تعامل هر یک از این بازیگران بر اساس جهت‌گیری‌های متفاوتی با یکدیگر تنظیم شود.

محور اصلی سیاست‌گذاری راهبردی ایران آن است که از سیاست محدودسازی نقش آمریکا در محیط منطقه‌ای بهره می‌گیرد. سیاست‌ها و رویکردهای متقابل آمریکا نیز به محدودسازی قدرت ایران معطوف بوده است. ارزیابی‌ها بیانگر این واقعیت است که بخش عمده‌ای از سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای ایران در مقابله و مخالفت با قالب‌های رسالت‌گرایی، هژمونیک‌گرایی و قوم‌مداری آمریکایی بوده است. ایالات متحده نیز تلاش دارد تا موقعیت ایران را کاهش دهد و از «ظهور بازیگر هژمون منطقه‌ای» جلوگیری کند.

۲-۱. راهبرد تهاجمی آمریکا در جنوب غرب آسیا

محورهای اصلی سیاست راهبردی ایالات متحده نه تنها به محدودسازی قدرت ایران معطوف بوده، بلکه زیرساخت‌های مهار ایران به عنوان بازیگر مؤثر منطقه‌ای را به وجود آورده است. آمریکا برای تحقق اهداف راهبردی در جنوب غرب آسیا که بر چهارمحور

مبارزه با تروریسم، مهار دشمنان، کشورسازی و میانجی‌گری میان متحدان مبتنی است، از ابزارهای محدودکننده و در برخورد با ایران از ادبیات منازعه‌آمیز استفاده کرده و آن را زیربنای روابط منطقه‌ای و بین‌المللی خود در منطقه جنوب غرب آسیا در برابر ایران قرار داده است.

سیاست منطقه‌ای و راهبردی ایالات متحده در جنوب غرب آسیا، بر «هژمونی منطقه‌ای» مبتنی است. هژمونی منطقه‌ای در شرایطی حاصل می‌شود که هیچ‌گونه چالشی در برابر بازیگر مؤثر نظام جهانی وجود نداشته باشد. نقش‌یابی «ایران منطقه‌ای» از این جهت اهمیت دارد که زمینه لازم را برای مقابله با سیاست تهاجمی آمریکا در محیط منطقه‌ای فراهم می‌کند. اقدامات آمریکا در جنوب غرب آسیا بر اساس نشانه‌هایی همانند ائتلاف‌سازی، ایجاد پایگاه‌های نظامی، استقرار عملیاتی و کنش‌های تاکتیکی بوده است.

هرگونه سیاست‌گذاری امنیت ملی تابعی از مؤلفه‌های تهدید، فرصت، نقاط قوت و نقاط ضعف کشورهاست. نظریه پردازان امنیت ملی به این موضوع توجه دارند که به هر میزان کشورها از قدرت فائقه برخوردار باشند، باز هم در شرایط آنارشی سیاست جهانی با نشانه‌هایی از تهدید روبرو خواهند شد. ایالات متحده یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی از سال ۱۸۹۸م. است که پس از جنگ با اسپانیا در نظام بین‌الملل ظهور پیدا کرد. آمریکا در سال‌های آغازین قرن بیستم، نقش موازنه‌کننده بازیگران سیاست جهانی را عهده‌دار بود و توانست موقعیت اقتصادی خود را پس از جنگ جهانی اول به میزان قابل توجهی ارتقا دهد.

پیچیدگی تحولات جنوب غرب آسیا و تقویت ایده ضرورت عدم حضور مستقیم آمریکا در منطقه از تغییر رژیم در عراق و جنگ‌های لبنان با رژیم صهیونیستی در سال‌های اخیر، ناآرامی‌های سوریه، نقش انصارالله در یمن و پرونده هسته‌ای و برجام باعث شد تا الگوی سیاست‌گذاری راهبردی ایران و آمریکا در برابر یکدیگر ماهیت رقابتی و تعارضی داشته باشد. در این فرایند، ایالات متحده از سازوکارهایی همانند تحریم، محدودسازی قدرت ایران و سیاست دربرگیری استفاده کرده است.

۳-۱. راهبرد مقاومت در سیاست‌گذاری منطقه‌ای ایران

محور اصلی سیاست‌گذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا مبارزه با نظام سلطه و حمایت از جبهه مقاومت بوده است. در چنین شرایطی دوگانه‌ای ژئوپلیتیک به وجود می‌آید که تضادهای سیاسی و امنیتی ایران و آمریکا را افزایش می‌دهد. ایالات متحده برای تحقق اهداف راهبردی خود از سازوکارهای کم‌هزینه بهره می‌گیرد؛ از جمله این سازوکارها می‌توان به الگوی «جنگ نیابتی»، «ائتلاف‌های منطقه‌ای» و «مهار تاکتیکی ایران» اشاره داشت. هر کدام از این مؤلفه‌ها، بخشی از سیاست راهبردی آمریکا به شمار می‌آیند.

آمریکا در مقابله با ایران از راهبرد «مقابله با شبکه تهدیدهای ایران» استفاده می‌کند. شبکه تهدیدهای ایران در نگرش آمریکا و نظریه پردازان راهبردی ایالات متحده، طیف گسترده‌ای از بازیگرانی است که در عراق، سوریه، لبنان و یمن فعالیت دارند. هر یک از این بازیگران در فضای پیوستگی و خودکفایی راهبردی قرار گرفته‌اند و از محرک‌های لازم برای گسترش نقش سیاسی و راهبردی در محیط منطقه‌ای بهره می‌گیرند. الگوی کنش راهبردی آمریکا و ایران در معادله امنیت منطقه‌ای کاملاً ماهیت نیابتی دارد.

سیاست‌گذاری راهبردی ایران برای مقابله با اقدامات محدودکننده آمریکا علیه جمهوری اسلامی بر «سیاست مقاومت» مبتنی بوده است. ویژگی اصلی سیاست مقاومت را می‌توان در به کارگیری الگوها و سازوکارهایی دانست که زمینه رقابت منطقه‌ای را فراهم می‌سازد. رقابت شکل گرفته علیه ایران بر اساس انگاره موازنه تهدید بیانگر آن است که تداوم تعارض ناشی از اندیشه و الگوی کنش مبتنی بر نظام سلطه به سرکردگی آمریکا از یک‌سو و اندیشه مبتنی بر مقاومت الهام گرفته از جمهوری اسلامی از سوی دیگر است.

اندیشه مقاومت با شکل‌گیری قابلیت‌های ساختاری در محیط منطقه‌ای پیوند یافته است؛ به عبارت دیگر اندیشه مقاومت را می‌توان تعیین‌کننده اصلی «جنگ اراده‌ها» در فضای رقابت ژئوپلیتیک ایران و ایالات متحده دانست. سیاست‌گذاری مقاومت به

الگوهای معطوف است که اولاً زمینه لازم برای قدرت سازی از سوی ایران را به وجود می آورد؛ ثانیاً قدرت سازی به شکل گیری ائتلاف های منطقه ای منجر می شود. نکته سوم آن است که در پیوند قدرت ملی و ائتلاف راهبردی ایران زمینه برای «موازنه سازی راهبردی» در جنوب غرب آسیا به وجود می آید. نکته چهارم نیز به «بازدارندگی متعارف» مربوط می شود.

هر کدام از چهار مفهوم یاد شده را می توان به عنوان اصلی ترین نشانه های سیاست گذاری راهبردی ایران در برابر اقدامات تهاجمی آمریکا دانست. سیاست تهاجمی ایالات متحده تأثیر خود را در ارتباط با کنش بازیگران منطقه ای به جا می گذارد. در نگرش ساختاری مورد نظر مرشایمر، سیاست خارجی تمامی قدرت های بزرگ که نقش ساختاری ایفا می کنند، می بایست ماهیت تهاجمی داشته باشد. در چنین شرایطی زمینه برای ظهور فضای دو گانه «جبهه مقاومت» و «نظام سلطه» به وجود می آید. جمهوری اسلامی ایران در برابر چنین اقداماتی از سوی آمریکا با نشانه هایی از چالش امنیتی و تهدید راهبردی روبرو می شود؛ بنابراین طبیعی است که سیاست گذاری راهبردی ایران در برابر آمریکا بر اساس سازو کارهایی همانند موازنه سازی، بازدارندگی مؤثر، کنش متعارف و راهبرد اقدامات نامتقارن حاصل شود. آمریکا در صدد است تا موقعیت ایران را در محیط منطقه ای مهار کند؛ زیرا قدرت یابی ایران در جنوب غرب آسیا، چالش هایی را برای سیاست منطقه ای آمریکا به وجود می آورد.

بازدارندگی ایران در برابر ایالات متحده می تواند زمینه لازم را برای اقدامات تهاجمی مؤثرتری از سوی آمریکا به وجود آورد. یکی از راهبردهای اصلی آمریکا در جنوب غرب آسیا، مهار بازیگری است که از قابلیت لازم برای ایجاد بازدارندگی برخوردار است؛ در حالی که سیاست نئولیبرال آمریکا در محیط منطقه ای، زمینه گسترش تهدیدهای بیشتر برای ایران و بسیاری از کشورهای منطقه ای را فراهم آورده است. سیاست گذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا در راستای محدود سازی چالش های امنیتی پایان ناپذیر آمریکا در محیط منطقه ای شمرده می شود.

افزایش قدرت مرحله ای ایران به ظهور نشانه هایی از «بازدارندگی متعارف نامتقارن»

در محیط منطقه‌ای منجر گردید. هر یک از بازیگران منطقه‌ای در صدد برآمدند تا موقعیت ایران را مهار کنند. کنش عملیاتی آمریکا در ترور سردار سلیمانی با واکنش ایران در قالب «موازنه روانی» انجام گرفت. ارتقای قابلیت ایران در حوزه منطقه‌ای به ظهور شکل خاصی از موازنه ناپایدار منجر گردید که مانع از اقدامات تهاجمی ایالات متحده در برخورد با جمهوری اسلامی خواهد شد.

۴-۱. هژمونی در راهبرد منطقه‌ای آمریکا

یکی از عناصر بنیادین تأثیرگذار در تبیین سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات متحده را می‌توان بررسی تاریخی نسبت به الگوی کنش رفتاری آن کشور دانست. مرشایمر در مطالعات خود به این موضوع پرداخت که سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ می‌بایست ماهیت تهاجمی داشته باشد. در نگرش مرشایمر اگر قدرت‌های بزرگ سازوکارهای مربوط به کنش تهاجمی را فراموش کنند، امکان بقا و تداوم جایگاه ساختاری آنها در سیاست بین‌الملل بسیار محدود می‌گردد.

ایالات متحده در ساختار نظام دوقطبی به عنوان یکی از بازیگران اصلی و تأثیرگذار نظام جهانی به شمار می‌آید. آمریکا توانست قدرت سایبری خود را از دهه ۱۹۶۰م. ارتقا دهد و به این ترتیب زمینه لازم را برای به‌حاشیه‌راندن اتحاد جماهیر شوروی در اقتصاد و نظام جهانی به وجود آورد. آمریکا موقعیت خود را در دهه ۱۹۸۰م. و در قالب جنگ سرد دوم جهانی به میزان قابل توجهی ارتقا داد. موقعیت آمریکا در سال‌های آغازین پس از جنگ سرد، تابعی از قدرت هژمون در حال گذار بود.

در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۲۱م. آمریکا در صدد برآمد تا نقش ملی و بین‌المللی هژمون تثبیت‌شونده را عهده‌دار شود. در چنین شرایطی بود که آمریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی مداخله داشت و این امر قدرت هژمونیک آمریکا را به گونه قابل توجهی کاهش داده بود. در سال ۲۰۰۱م. آمریکا در افغانستان اقدام نظامی کرد و جنگ پایان‌ناپذیری را در کارنامه راهبردی خود ثبت کرد؛ همچنین در سال ۲۰۰۳م. اقدام نظامی علیه دولت صدام حسین را به انجام رسانید (المن، ۱۳۹۰، ص. ۸۵).

اقدام نظامی آمریکا علیه عراق به تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای منجر شد. اشغال نظامی عراق و افغانستان توسط آمریکا زمینه شکل‌گیری «خلأ قدرت ژئوپلیتیک» در جنوب غرب آسیا را به وجود آورد. کنش منطقه‌ای ایران بر اساس اقدامات مسئولانه برای مقابله با خلأ قدرت امنیتی بوده است. ایران توانست موقعیت خود را در جنوب غرب آسیا ارتقا دهد و به «قدرت منطقه‌ای» تبدیل گردید. کنش متقابل ایران در برابر سیاست‌های آمریکا، بیشتر دارای منطق تدافعی و بازدارنده است.

۲. محورهای اصلی سیاست‌گذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا

ایران در زمره کشورهای منطقه‌ای است که قابلیت ژئوپلیتیک، پیشینه تاریخی و توانمندی کنش متقابل در برابر تهدیدها را دارد. ایران در دوران دفاع مقدس نشان داد که از قابلیت اجتماعی، اراده سیاسی و همچنین تحرک عملیاتی برای مقابله با تهدیدها برخوردار است. تاریخ سیاسی و راهبردی ایران بیانگر این واقعیت است که کنش تهاجمی کشورها می‌تواند به چالش‌هایی برای امنیت ملی ایران منجر شود؛ ولی ایران در نهایت قادر خواهد بود تا امنیت ملی خود را در فضای رقابت و موازنه تهدید بازسازی کند.

موازنه تهدید برای کشورهای منطقه‌ای در برابر اقدامات مربوط به قدرت‌های بزرگ، به طبع دارای مخاطره‌های اقتصادی، امنیتی و اجتماعی خواهد بود. چگونگی پیوند این گونه مخاطره‌ها با قابلیت‌های اقتصادی کشورها می‌تواند زمینه اقدام متقابل ایران یا هر بازیگر دیگری در برابر تهدیدها را به وجود آورد. موازنه تهدید شکلی از دفاع تاکتیکی است که کشورهایی همانند ایران با سطح قدرت منطقه‌ای قادر خواهند بود تا نقش مؤثری در برابر سازوکارهای کنش قدرت‌های بزرگ ایفا کنند.

مفهوم سیاست‌گذاری راهبردی با امنیت و دفاع ملی ارتباط مستقیم دارد. سیاست‌گذاری راهبردی بر سازوکارهایی مبتنی است که کشورها بتوانند امنیت ملی و منطقه‌ای خود را از طریق معادله قدرت مهار کنند. یکی از مفاهیم بنیادین در سیاست‌گذاری راهبردی کشورها بر اساس موازنه قدرت تبیین می‌شود. شناخت

نشانه‌های موازنه قدرت در غرب آسیا از این جهت اهمیت دارد که معادله قدرت و آرایش نظامی در محیط منطقه‌ای را منعکس می‌سازد (مرشایمر، ۱۳۹۸، ص. ۲۴۳).

۲-۱. قدرت‌سازی در راهبرد امنیت منطقه‌ای ایران

هر کشور منطقه‌ای که در صدد بهینه‌سازی موقعیت خود در نظام بین‌الملل باشد، نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به معادله قدرت است. آمریکا در برخورد با ایران از «سیاست ضد قدرت» بهره می‌گیرد. ویژگی اصلی سیاست ضد قدرت آن است که می‌تواند زمینه‌های لازم را برای نقش‌یابی بازیگرانی در سیاست جهانی به وجود آورد که از قابلیت لازم برای تحرک ژئوپلیتیک برخوردارند. سیاست قدرت نیازمند ائتلاف‌سازی، تحرک منطقه‌ای و مقابله با تهدیدها خواهد بود.

قدرت‌سازی در شرایطی حاصل می‌شود که زمینه برای ظهور شکل خاصی از موازنه قدرت و موازنه تهدید به وجود آید. ایران از سازوکارهای مربوط به موازنه قدرت برای محدودسازی تحرک منطقه‌ای آمریکا بهره گرفته و برای تحقق چنین هدفی کوشیده است. قابلیت‌های بازدارنده خود را ارتقا بخشد. نشانه‌های موازنه قدرت و پیوند آن با مؤلفه‌های هویتی و ژئوپلیتیک در سیاست‌گذاری راهبردی کشورهای منطقه‌ای همانند ایران در غرب آسیا مشهود است. (Daragahi, 2011, p.7).

هر بازیگر منطقه‌ای که از قدرت لازم برای ایفای نقش امنیتی برخوردار است، می‌بایست قابلیت خود را برای ائتلاف‌سازی ارتقا دهد. ائتلاف‌سازی در واقع‌گرایی تدافعی به معنای آن است که راهبردهای تدافعی از جمله ائتلاف بهترین راه رسیدن به امنیت است. جک اسنایدر و چارلز گلیرز در زمره نظریه‌پردازانی هستند که به موازات استفان والت کوشیده‌اند ائتلاف‌سازی را با هدف امنیت، صلح و همکاری کشورها تنظیم کنند. ائتلاف‌سازی در فضای موازنه قدرت و ساختار چندقطبی اهمیت بیشتری دارد. اگرچه نظریه‌پردازانی همانند مرشایمر ائتلاف‌سازی را ناپایدار دانسته‌اند و بسیاری از ائتلاف‌ها را در ساختار موازنه قدرت عامل جنگ می‌دانند (اسنایدر، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۹).

یکی از شاخص‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در شکل‌بندی

گروه‌های مقاومت جستجو کرد. قدرت در ساختار دفاعی ایالات متحده ماهیت ابزاری و عملیاتی دارد. قدرت‌سازی در ساختار دفاعی و راهبردی ایران بیش از آنکه ماهیت ابزاری داشته باشد، در قالب جریان مقاومت تعریف می‌شود. نکته بعدی آنکه «قدرت مقاومت» در اندیشه نظریه پردازانی همانند میشل فوکو ماهیت پست‌مدرن دارد که می‌تواند در برابر تهدیدهای ابزاری، ساختاری و کنش تهاجمی مقابله کند.

جریان مقاومت را می‌توان یکی از محورهای اصلی و بنیادین کنش سیاسی بازیگران منطقه‌ای جنوب غرب آسیا دانست. این جریان ماهیت اجتماعی دارد و از سازوکارهای کنش انقلابی برای تغییر در موازنه قدرت استفاده می‌کند. تقابل جریان مقاومت با سیاست‌های آمریکا در منطقه جنوب غرب آسیا از جمله در عراق، لبنان، فلسطین، سوریه، بحرین و افغانستان گسترش یافته است و در این قلمروها، ایران و آمریکا از بازیگران مختلفی که اهداف همسو با آنها دارند، حمایت می‌کنند.

در پی این تحولات، نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران اگرچه فراز و نشیب‌های متعددی داشته است، منتهی در نتیجه این فراز و نشیب‌ها جایگاه ایران در منطقه با شتاب روبه‌رشدی ارتقا پیدا کرد و در مقابل راهبرد تهاجمی آمریکا در منطقه با چالش مواجه شد. جمهوری اسلامی ایران در پی اثر گذاری و تغییر برخی قواعد آمریکاست که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به مبارزه با اخلاک‌گرا و تروریست‌ها و تأمین امنیت منطقه از سوی بازیگران خود منطقه اشاره کرد.

جریان مقاومت، قابلیت لازم را برای اثر گذاری بر موازنه و معادله قدرت دارد و از همین رو تحت تأثیر فشارهای آمریکا با محدودیت‌های منطقه‌ای روبرو شده است. آمریکا برای تأمین منافع حیاتی، منافع بسیار مهم و منافع مهم خود را به عنوان یکی از کشورهای تأثیرگذار در روابط بین‌الملل و منطقه جنوب غرب آسیا می‌داند و از سازوکارهای مقابله پرشدت با جریان مقاومت بهره می‌گیرد. رویارویی ایالات متحده با ایران تابعی از موازنه قدرت شبکه‌های منطقه‌ای ایران و ایالات متحده در منطقه است.

کاربرد سیاست مقاومت از سوی ایران، واکنشی در برابر اقدامات تهاجمی آمریکا در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. سیاست گذاری راهبردی ایران در برابر تهدیدهای

ایالات متحده و یا الگوی کنش قدرت‌های بزرگ در دوران‌های تاریخی گذشته بر نشانه‌هایی از مقاومت، اقدام متقابل و کنش تدریجی برای بی‌اثرسازی تهدیدهای کشور مهاجم مبتنی خواهد بود. هر یک از این راهبردها می‌تواند بخشی از ضرورت‌های کنش تاکتیکی و عملیاتی ایران در فضای رقابت‌های درهم‌تنیده جنوب غرب آسیا را تبیین کند. ایران طیف گسترده‌ای از راهبردهای منطقه‌ای و بین‌المللی را برای مقابله با سیاست تهاجمی آمریکا در جنوب غرب آسیا در دستور کار خود قرار خواهد داد.

هرگونه کاربرد قدرت در محیط منطقه‌ای می‌تواند زمینه لازم را برای تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای به وجود آورد. ارتقای قابلیت ایران در موازنه منطقه‌ای، زمینه نقش‌یابی جمهوری اسلامی را به عنوان بازیگر مؤثر در بحران‌های منطقه‌ای اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. محور اصلی سیاست‌گذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا را موازنه قدرت تشکیل می‌دهد. موازنه قدرت مبتنی بر معادله امنیت متقابل بازیگران در شرایط تهدید و رقابت‌های چندجانبه است. هرگونه موازنه قدرت نیازمند بهره‌گیری از زیرساخت‌هایی است که بتواند بر الگوی کنش بازیگران در شرایط بحرانی تأثیرگذار باشد.

ظهور بازیگران هویتی، شکل جدیدی از معادله قدرت را بازتولید می‌کند. بخش قابل توجهی از بحران منطقه‌ای غرب آسیا تحت تأثیر رویارویی هویتی بازیگران قرار گرفته است. موازنه قدرت در جنوب غرب آسیا ماهیت ناپایدار دارد؛ به همین دلیل نشانه‌هایی از چالش امنیتی را می‌توان در محیط منطقه‌ای غرب آسیا مشاهده کرد. هرگونه موازنه قدرت می‌تواند بر الگوی کنش تعاملی، رقابتی و تعارضی ایران و ایالات متحده تأثیرگذار باشد.

قدرت در ادبیات راهبردی و امنیت منطقه‌ای، ماهیت ژئوپلیتیک، هویتی و تاکتیکی دارد. موازنه قدرت ناپایدار زمینه ظهور جنگ‌های نیابتی را به وجود می‌آورد. در سال‌های پس از جنگ سرد شکل‌بندی موازنه قدرت با دگرگونی‌هایی همراه گردیده و تأثیر خود را بر رقابت‌های چندجانبه بازیگران به جا گذاشته است. در این دوران، تنش میان گروه‌های رقیب ساختار با رویکرد نامتقارن بالا گرفت و این امر سطح ارتباط

بازیگران را در حد جنگ میان دو کشور ارتقا داد (کوهن، ۱۳۸۷، ص. ۶۷۱).

۲-۲. بازدارندگی و کنش پیشگیرانه در برابر راهبرد تهاجمی آمریکا

ایران برای مقابله با تهدیدهای ایالات متحده از بازدارندگی نسبی نامتقارن بهره گرفته است. چنین رویکردی به مقابله با سازوکارهای کنش تهاجمی آمریکا در محیط منطقه‌ای معطوف است. در این فرایند، هرگونه شناخت سیاست‌های طراحی شده آمریکا در برخوردهای چندگانه و تغییر ارزش‌های بین‌المللی به نفع نظام سلطه شناسایی می‌گردد و بررسی عوامل برون‌رفت از وضعیت موجود برای مقابله با سیاست‌های تهاجمی آمریکا در منطقه، گویای ضرورت سیاست‌گذاری راهبردی ایران در برابر تهدیدهای آمریکا خواهد بود (بوزان، ۱۳۷۹، ص. ۲۸).

بازدارندگی به مفهوم بهره‌گیری از سازوکارهای معادله قدرت برای مهار بازیگران تهاجمی است. ایران در سال‌های پس از جنگ سرد کوشید قابلیت و قدرت بازدارنده خود را ارتقا بخشد. بازدارندگی می‌تواند بر اساس الگوهای تاکتیکی متفاوتی حاصل شود. یکی از نشانه‌های کنش بازدارنده ایران در برابر اقدامات تهاجمی آمریکا بر سازوکارهای «کنش پیشگیرانه» مبتنی است. کنش پیشگیرانه به مفهوم کاربرد قدرت بر اساس قابلیت‌های حقوقی و تاکتیکی‌های مرحله‌ای است.

به هر میزان ایران از قابلیت تاکتیکی بیشتری بهره‌مند شود، به طبع سطح فراگیری از کنش پیشگیرانه را در دستور کار قرار خواهد داد. کنش پیشگیرانه در راستای بازداشتن طرف مقابل از دستیابی به قابلیت حمله آفندی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این شرایط، قدرت مورد تهاجم یا دارای قابلیت تهدید پنهان است یا از طریق رفتار خود نشان داده است که قصد دارد در آینده حمله‌ای را در پیش گیرد. هدف از جنگ پیشگیرانه، پیش‌دستی کردن بر تغییر توازن قدرت بر اساس سازوکارهای کنش راهبردی، پیش از تغییر توازن قدرت به نفع دشمن است.

کنش پیشگیرانه ایران در برابر «سیاست جنگ پیش‌دستانه» ایالات متحده مورد توجه قرار می‌گیرد. بخش زیادی از سازوکارهای کنش پیشگیرانه می‌تواند در قالب

سازوکارهایی انجام گیرد که ماهیت تدافعی دارد. سوزان آنیاک به این موضوع اشاره دارد که جنگ پیشگیرانه نیازمند سازوکارهای حقوقی برای جلوگیری از آنارشی است؛ وگرنه زمینه‌های لازم برای آنارشی را به وجود می‌آورد. در نگرش آنیاک، هرگونه کنش دفاعی کشورها در قالب جنگ پیشگیرانه، تلاشی برای مهار فضای آنارشی در سیاست بین‌الملل خواهد بود (Uniacke, 2007, p. 88).

بسیاری از مفاد حقوق بین‌الملل از جمله در منشور ملل متحد را می‌توان چونان نشانه‌هایی از حقانیت کشور در ارتباط با «کنش پیشگیرانه» مورد توجه قرار داد. چنین رویکردی ماهیت تدافعی دارد و می‌تواند سازوکارهای مربوط به اقدامات تهاجمی و یک‌جانبه آمریکا در محیط منطقه‌ای را مهار و محدود سازد. آمریکا در جنگ پیش‌دستانه، نقش حقوق بین‌الملل و شورای امنیت سازمان ملل را نادیده گرفت. در جنگ پیش‌دستانه بوش، نشانه‌هایی از چندجانبه‌گرایی و توجه به اصول حاکمیت کشورها وجود نداشت. از همه مهم‌تر اینکه اقدامات بوش با ضرورت‌های کنش تلافی‌جویانه نامتناسب بوده است. در چنین شرایط و فضایی امکان مهار فرایندهای بین‌المللی توسط بازیگران دشوار خواهد بود (قاسمیان و فلاح‌نژاد، ۱۳۸۷، ص. ۴۵).

هرگونه کنش پیشگیرانه می‌تواند زمینه لازم را برای مدیریت بحران پدید آورد. مدیریت بحران شکل مهارشده سازوکارهایی است که بازیگران بر اساس اقدامات پیشگیرانه و پیش‌دستانه به انجام آن مبادرت می‌کنند. ریچارد لبو به این موضوع می‌پردازد که مدیریت بحران «شرایط بین جنگ و صلح» را مهار می‌کند؛ بنابراین منازعات تشدیدیابنده غرب آسیا تابعی از سیالیت ساختاری در محیط منطقه‌ای بوده است. در شرایط سیالیت ساختاری، موازنه قدرت تغییر یافته، شکل‌های منازعه بیشتر ماهیت «کم‌شدت»، «نیابتی» و «تصادیابنده» می‌یابد.

۲-۳. ائتلاف‌سازی در راهبرد امنیت منطقه‌ای ایران

ائتلاف‌سازی یکی از سازوکارهای مربوط به موازنه قدرت است. تحرک ژئوپلیتیک نیز می‌تواند بر روندهای موازنه قدرت تأثیرگذار باشد. پیوند موازنه قدرت با عواملی

همانند «ژئوپلیتیک»، «آرایش نظامی»، «خرید تسلیحاتی» و «جهت‌گیری راهبردی» کشورها تبیین می‌شود. استفان والت، از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، توجه بیشتری به موضوع موازنه تهدید دارد؛ به همان گونه‌ای که نظریه‌پردازانی همانند رابرت پایپ به نشانه‌هایی از «موازنه نرم» توجه دارند، درک موازنه تهدید بر اساس چگونگی ائتلاف‌سازی بازیگران حاصل می‌شود (Walt, 1987, p. 96).

ائتلاف‌سازی نیز یکی از نشانه‌های موازنه تهدید است. استفان والت به این موضوع می‌پردازد که نگرانی‌های کشورها عامل اصلی ائتلاف آنان است. علت اصلی موازنه تهدید را می‌توان آنارشی پایان‌ناپذیر سیاست بین‌الملل و سازوکارهای راهبردی کشورها برای امنیت‌سازی دانست. چنین منازعاتی تحت تأثیر «ساختار نظام بین‌الملل» قرار دارد و بر نشانه‌هایی از «سیالیت راهبردی» در فضای موازنه تهدید مبتنی است.

ائتلاف‌سازی می‌تواند از طریق سازوکارهای متفاوتی انجام گیرد. یکی از شاخص‌های اصلی ائتلاف‌سازی را معادله قدرت تشکیل می‌دهد. شاخص دیگر ائتلاف‌سازی با قالب‌های هویتی ارتباط پیدا می‌کند. هویت را می‌توان یکی از محورهای اصلی کنش منطقه‌ای ایران در برابر اقدامات تهاجمی ایالات متحده دانست. یکی دیگر از سازوکارهای کنش ایران برای مقابله با تهدیدهای منطقه‌ای آمریکا را می‌توان در مدیریت بازیگران هویتی جستجو کرد.

هویت یکی از عناصر قدرت و تهدید در سال‌های پس از جنگ سرد شمرده می‌شود. بخش زیادی از تهدیدهای فراروی ایران که نقش تعیین‌کننده‌ای در ماهیت و جهت‌گیری سیاست‌گذاری راهبردی ایران داشته، موضوعات و نیروهای هویتی بوده است. ایالات متحده و عربستان از سازوکارهای مربوط به موازنه هویتی در برابر ایران بهره گرفته و از این طریق توانسته‌اند نیروهای بنیادگرا را در چارچوب گروه‌های تروریستی تکفیری سازماندهی کنند.

کنش هویتی ایران با راهبرد مقاومت در برابر اقدامات تهاجمی قدرت‌های بزرگ هماهنگی و همبستگی دارد. فوکویاما در کتاب هویت، به این موضوع می‌پردازد که مشکل دموکراسی مدرن آن است که اگرچه صلح و توسعه به ارمغان می‌آورد، مردم

چیزی فراتر از آن طلب می‌کنند. لیبرال-دموکراسی‌ها حتی تلاش نمی‌کنند آنچه که یک زندگی خوب تلقی می‌شود را تعریف کنند. این امر بر عهده افراد گذاشته می‌شود که احساس غربت و بی‌هدفی کنند؛ به همین دلیل به عضویت گروه‌های هویتی درمی‌آیند؛ گروه‌هایی که به آنان هویت می‌دهند (فوکویاما، ۱۳۹۸، ص. ۶۴).

ائتلاف‌سازی ایران و ایالات متحده بخشی از سازوکارهای کنش متقابل آنان شمرده می‌شود. ائتلاف‌سازی ایران ماهیت نامتقارن دارد. از سال ۲۰۱۲م. ایران توانست روند ائتلاف‌سازی را با بازیگران منطقه‌ای همانند سوریه و عراق گسترش دهد. بخش دیگر ائتلاف‌سازی راهبردی ایران، گسترش همکاری‌ها با چین و روسیه را شامل می‌شود. ائتلاف‌سازی بخشی از سیاست‌گذاری تولید قدرت از طریق گسترش همکاری‌های چندجانبه با رویکرد ژئوپلیتیک و راهبردی خواهد بود.

زیرساخت هرگونه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری راهبردی را موضوع قدرت تشکیل می‌دهد. امروزه موازنه قدرت تحت تأثیر موضوعات هویتی در بسیاری از کشورهای غرب آسیا همانند سوریه و عراق دگرگون شده و از نیروهای آشوب‌ساز تأثیر پذیرفته است؛ از این رو امنیت‌سازی بر اساس ضرورت‌های «موازنه تهدید» اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. ضرورت‌های قدرت‌سازی ایجاب می‌کند که کشورها بتوانند بین منابع، تهدیدها و مطلوبیت‌های خود رابطه متقابل و مؤثری برقرار کنند. این گونه روابط، بخشی از موازنه تهدید خواهد بود.

نشانه‌های موازنه تهدید را می‌توان بر اساس میزان اثربخشی هر بازیگر در محیط منطقه‌ای دانست؛ هرگونه تصمیم‌گیری بدون محاسبه موضوعات مادی، قابلیت تحرک کشورها و میزان اثربخشی نتیجه‌چندانی ندارد؛ بنابراین حوزه سیاست‌گذاری راهبردی ایران برای مقابله با تهدیدهای ایالات متحده نیازمند شناخت حوزه‌های تهدید در سطح منطقه‌ای است. از سوی دیگر به دلیل نقش تعیین‌کننده‌ای که در ارتباط با قدرت، دفاع و امنیت کشورها دارد، نیازمند «نظام بودجه‌بندی و برنامه‌ریزی سیاستی» موسوم به PPBS است.

نقش‌یابی ایران در محیط منطقه‌ای بدون توجه به همکاری‌های چندجانبه در محور

سوریه و عراق امکان‌پذیر نیست. برنارد لوئیس به این موضوع می‌پردازد که دو کشور عراق و سوریه در دوران جنگ سرد از همه جهات به اقتباس و کاربرد الگوی اروپای قاره‌ای دیکتاتوری توتالите روی آوردند. اگر اندیشه‌های دموکراتیک در این کشورها حکمفرما شود، می‌تواند الهام‌بخش دیگر کشورها شود. در چنین شرایطی، حکومت‌هایی در منطقه ظهور پیدا می‌کنند که به صلح نیاز دارند تا وفاداری اتباعشان را به دست آورند (لوئیس، ۱۳۹۸، ص. ۱۷۹).

۲-۴. راهبرد اقدام متقابل در برابر تهدیدها

محور اصلی رفتار ایران در برابر اقدامات آمریکا را می‌توان در رویکرد «تهدید در برابر تهدید» جستجو کرد. چنین رویکردی، یکی از شاخص‌های اصلی کنش بازدارنده در محیط منطقه‌ای به شمار می‌رود. الگوی کنش ایران پس از سال‌های ۲۰۰۱م. بر تولید قدرت برای بازدارندگی، پرکردن خلأ قدرت امنیتی در محیط منطقه‌ای و محدودسازی تحرک ژئوپلیتیک ایران در آسیای جنوب غربی مبتنی شده است. هر یک از این مؤلفه‌ها تأثیر خود را در سیاست‌گذاری راهبردی ایران در برابر اقدامات آمریکا بر جای می‌گذارد.

باتوجه به چنین نشانه‌هایی می‌توان گفت که محور اصلی سیاست‌گذاری هر کشوری در محیط‌های آشوب‌زده بر معادله قدرت برای دفاع و بازدارندگی مبتنی خواهد بود. ایران نیز در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در فضای غافلگیری تاکتیکی قرار گرفت و به این ترتیب، بخشی از قابلیت خود برای تأمین امنیت ملی را از دست داد. درس‌های دفاع مقدس بیانگر این واقعیت است که ایران برای حفظ امنیت ملی خود نیازمند تولید قدرت و کاربرد آن در فضای بازدارندگی خواهد بود.

سیاست‌گذاری موازنه تهدید تابعی از «سازوکارهای تهدید متقابل» است. مفهوم تهدید متقابل را مقام معظم رهبری به عنوان محور اصلی کنش راهبردی ایران در برابر تهدیدهای آمریکا مطرح کرده‌اند. نظریه پردازانی همانند جورج و سایمون به این

موضوع پرداخته‌اند که احساس تهدید، محور اصلی سیاست‌گذاری راهبردی برای واحدهای سیاسی تلقی می‌شود. کاربرد چنین مفهومی به معنای آن است که ایران در محیط منطقه‌ای با نشانه‌هایی از تهدید فراگیر روبرو گردیده است.

برای مقابله با تهدیدها می‌توان از سازوکارهای مختلف استفاده کرد. فرایندهای موجود بیانگر این واقعیت است که در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای هزینه‌سازش بیشتر از هزینه مقاومت خواهد بود. به‌واقع همواره رابطه‌ای متقابل بین احساس تهدید و الگوی خاصی از سیاست‌گذاری راهبردی ایجاد می‌شود. اگر احساس تهدید محدود و کم‌شدت باشد، در آن شرایط کشورها تلاش می‌کنند تا از سازوکارهای کنش همکاری‌جویانه استفاده کنند.

سازوکارهای مربوط به موازنه تهدید و راهبرد تهدید متقابل می‌تواند از طریق سازوکارهای اطلاعاتی، امنیتی و راهبردی انجام گیرد. هر کشوری برای تحقق اهداف راهبردی خود از سازوکارهای مختلفی همانند دیپلماسی، نمایش قدرت و تهدید بهره می‌گیرد. هر یک از این مفاهیم می‌تواند شکل خاصی از سیاست قدرت را منعکس سازد. در این فرایند می‌توان شباهت‌های بین دیپلماسی اجبار و راهبرد اجبارآمیز در حوزه سیاست‌گذاری راهبردی را مشاهده کرد. نظریه‌پردازانی همانند مرشایمر به این موضوع پرداخته‌اند که واحدهای سیاسی برای تحقق اهداف ملی خود از سازوکارهایی همانند دیپلماسی اجبارآمیز بهره گرفته‌اند تا دیگری را به انعطاف‌پذیری وادارند (مرشایمر، ۱۳۹۸، ص. ۲۲۵).

۵-۲. تحرک تاکتیکی و پرکردن خلأ منطقه‌ای

یکی از شاخص‌های اصلی سیاست‌گذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا «تحرک تاکتیکی» است. تحرک تاکتیکی در شرایطی شکل می‌گیرد که نشانه‌هایی از تهدید در محیط منطقه‌ای وجود داشته باشد. محور اصلی تحرک تاکتیکی را معادله قدرت، بازدارندگی و بهره‌گیری از انرژی نیروهای منطقه‌ای فراهم می‌سازد. تحرک تاکتیکی ایران توانست زمینه لازم برای کاهش تهدیدهای امنیت ملی علیه جمهوری

اسلامی، محیط منطقه‌ای و بازیگران هویتی را فراهم سازد.

حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق زمینه ایجاد ابهام و خلأ امنیتی در محیط منطقه‌ای را به وجود آورد. ایران برای مقابله با چالش‌های ناشی از خلأ منطقه‌ای سازوکارهایی برای تحرک تاکتیکی را ایجاد کرد. تحرک تاکتیکی ایران توانست زمینه لازم را برای گذار از آشوب منطقه‌ای به وجود آورد. خلأ قدرت منطقه‌ای موضوعی ساختاری و کارکردی در سیاست منطقه‌ای آمریکا پس از سال ۲۰۰۱م. بود که نقش مؤثری در الگوی کنش رقابتی بازیگران در محیط منطقه‌ای داشته است.

پیرو حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م. و بدون در نظر گرفتن چگونگی و چرایی آن، متفکران نومحافظه کار آمریکایی که در دولت بوش پسر نفوذ فراوانی داشتند، به خوبی از این تهدید استفاده کردند و آن را به فرصتی عظیم تبدیل کردند و در پرتو این تغییر در سیاست خارجی آمریکا در منطقه، تقویت جنگ‌های نیابتی، اقدامات تهاجمی و تروریسم و ایجاد اتحاد میان کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی را شاخصه و چراغ راه سیاست خارجی برای منافع خود دانستند. والتز در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسید که عوامل ساختاری در شکل‌گیری فرایندهای اجتماعی و منطقه‌ای کنش بازیگران، نقش محوری خواهد داشت (والتز، ۱۳۹۸، ص. ۶۵).

در همین راستا آمریکا در جنوب غرب آسیا اقدامات تهاجمی متعددی صورت داد و سیاست‌های خود را بر آن مبنا سیاست‌گذاری کرد. از آن تاریخ تاکنون به بهانه مبارزه با تروریسم، ما شاهد حضور مستقیم نظامی کشورهای بیگانه در منطقه و اشغال کشورهای افغانستان و عراق، سوریه، مطرح‌شدن پرونده هسته‌ای و افزایش توان دفاعی جمهوری اسلامی ایران، افزایش تعدی‌ها از سوی کشورهای فرامنطقه‌ای در خاورمیانه، پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی حکومت خودگردان فلسطین و همچنین قدرت‌یافتن انصارالله در یمن و حزب‌الله در لبنان، تحولات سوریه و عراق و پروژه ایران‌هراسی هستیم که در کشورهای منطقه سبب دگرگونی‌های بنیادین در ساختار سنتی قدرت در میان بازیگران منطقه‌ای شده است.

۲-۶. مدیریت بحران در سیاست‌گذاری منطقه‌ای ایران

یکی دیگر از ویژگی‌های سیاست‌گذاری راهبردی ایران در فضای تهدیدهای فزاینده را می‌توان به «مدیریت بحران» مربوط دانست. مدیریت بحران از طریق سازوکارهایی همانند دیپلماسی، مصالحه و تهدید متقابل حاصل می‌شود. پیچیدگی موضوعات راهبردی و نقش دولت در مدیریت بحران می‌تواند عامل بنیادین در امنیت‌سازی منطقه‌ای باشد. ضرورت‌های امنیت منطقه‌ای غرب آسیا برای جامعه و نظام سیاسی ایران ایجاب می‌کند که نهادهای امنیتی و راهبردی، درک دقیقی از شکل‌بندی‌های امنیت و ضد امنیت منطقه‌ای داشته باشند.

مدیریت بحران در سیاست‌گذاری امنیت منطقه‌ای، نه تنها ماهیت کنش متقابل در برابر تهدیدها دارد؛ بلکه بر اساس نشانه‌هایی از الگوی کنش همکاری‌جویانه در ارتباط با بازیگران حاشیه‌ای منطقه‌ای معنا پیدا می‌کند. در چنین فرایندی، هدف اصلی سیاست‌گذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا را می‌توان کاهش تهدیدها دانست. چنین رویکردی می‌تواند ماهیت دیپلماتیک، امنیتی، راهبردی و یا اقتصادی داشته باشد. هدف محوری سیاست‌گذاری راهبردی بر سازوکارهایی مبتنی است که امنیت و رفاه اقتصادی را افزایش دهد.

مدیریت بحران از این جهت اهمیت دارد که زمینه متعادل‌سازی قدرت، امنیت و کنش ارتباطی بازیگران در شرایط بحران و تهدید را امکان‌پذیر می‌سازد. وقتی از سیاست‌گذاری سخن می‌رود، به مفهوم بهره‌گیری از ساختار بوروکراتیک برای برنامه‌ریزی، سازماندهی، مدیریت اجرایی و ارزیابی فرایندهای توزیع قدرت است. از آنجا که دولت در جوامع مختلف از فضای لیبرالیسم کلاسیک آدام اسمیت گذر کرده و نشانه‌هایی از «دولت رفاه ملی» شکل گرفته است، بنابراین لازم است تا دولت نقش مؤثری در حوزه رفاه و امنیت شهروندان ایفا کند. نقش دولت‌ها در سیاست‌گذاری راهبردی، برای تأمین منافع ملی بازیگران حاصل می‌شود (غریاق زندی، ۱۳۸۴، ص. ۴۳).

مدیریت بحران می‌تواند زمینه لازم را برای «امنیت و بقا» به وجود آورد. هرگونه مدیریت بحران به متعادل‌سازی معادله قدرت، اهداف و سازوکارهای کنش تاکتیکی

بازیگران معطوف خواهد بود. در عین حال ویژگی‌های امنیت در مقایسه با بقای کشورها ماهیت عامل و فراگیری دارد. در نگرش موسع امنیت، واحدهای سیاسی کارویژه‌های مختلفی را عهده‌دار هستند؛ در حالی که تنها یکی از اهداف کلی امنیت در سیاست‌گذاری راهبردی به شمار می‌رود. بسیاری از کشورها همانند کره شمالی دارای نشانه‌هایی از بقای سیاسی هستند؛ اما آنها از امنیت اجتماعی و حقوق شهروندی در فضای عمومی بی‌بهره‌اند.

اگرچه امنیت و بقا با یکدیگر ارتباط دارند، بقا به‌ویژه در نگرش موسع به‌منزله امنیت نخواهد بود؛ در حالی که بقا نوعی «شرایط وجودی» کشورها برای ادامه حیات سیاسی است، ولی امنیت متضمن توانایی‌های گسترده و متنوعی برای پیگیری اهداف و سودهای گران‌قدر سیاسی و اجتماعی دولت‌ها خواهد بود. چنین رویکردی نشان می‌دهد که اگر شهروندان و ساختار سیاسی از تهدیدها به دور باشند و بتوانند معادله قدرت را بر اساس قابلیت‌های داخلی و ارزش‌های بومی خود سازماندهی کنند، به امنیت موسع نایل شده‌اند (Booth, 2000, p. 25).

مدیریت بحران از طریق سازوکارهای مختلف حاصل می‌شود. مدیریت بحران بدون معادله قدرت کاربرد و مطلوبیت چندانی در روابط کشورها و حوادث منطقه‌ای ندارد. هرگاه کشوری احساس تهدید کند، به‌طبیع از سازوکارهای مربوط به سیاست‌گذاری راهبردی کنش اجبارآمیز بهره می‌گیرد. کامیاب‌شدن یا نشدن یک تهدید برای تأثیرگذاری بر انتخاب‌های راهبردی بازیگر مهاجم، به الگوی کنش متقابل بستگی دارد. کشورهایی که در معرض تهدید پرشدت و یا سیاست‌های اجبارآمیز قرار می‌گیرند، بیشتر تلاش دارند تا قابلیت‌های خود را برای مقابله با تهدید افزایش دهند.

مدیریت بحران بخشی از معادله کنش همکاری‌جویانه معطوف به مصالحه است. هرگاه کشورها در وضعیت احساس تهدید قرار می‌گیرند، سازوکارهای اقدام متقابل را در دستور کار قرار می‌دهند. چنین الگویی به مفهوم آن است که نشانه‌هایی از تهدید در فضای سیاسی و بین‌المللی می‌تواند زمینه‌های لازم را برای اقدام متقابل از سوی کشورهای متقابل ایجاد کند. هرگونه سیاست‌گذاری راهبردی کنش اجبارآمیز

می‌بایست در مقابله با شکل خاصی از تهدیدها تنظیم شود؛ بنابراین رابطه متقابل و همگون بین معادله قدرت، تهدید، امنیت و سیاست‌گذاری راهبردی وجود دارد (Schelling, 1980, p. 42).

نتیجه‌گیری

بی‌گمان در کشوری که ساختار دولت‌محور دارد، برنامه‌ریزی‌های دولتی نقش مؤثری در آینده سیاسی و شکل‌بندی عمومی آن جامعه ایفا خواهد کرد. امنیت‌سازی به عنوان کنش در برابر تهدیدها شمرده می‌شود؛ بنابراین سیاست‌گذاری راهبردی ایران در محیط منطقه‌ای، بر سازوکارهای کنش رقابتی و اقدامات مقابله‌جویانه مبتنی خواهد بود. برای درک دقیق‌تری از الگوی کنش کشورها در حوزه برنامه‌ریزی داخلی و سیاست‌گذاری راهبردی، به شکل‌بندی ساختار سیاسی نیز باید توجه شود. کشورهای نهادمحور فرایندهای متفاوتی از سیاست‌گذاری راهبردی در پیش می‌گیرند. تفاوت کشورها می‌تواند نقش‌های متفاوتی را برای دولت، نهادهای سیاسی، نخبگان و ساختار اجتماعی ایجاد کند.

محور اصلی سیاست‌گذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا، ماهیت امنیت‌محور دارد. هرگونه برنامه‌ریزی راهبردی نیازمند درک زیرساخت‌های مفهومی و کارکردی آن موضوع خواهد بود. سیاست‌گذاری راهبردی یکی از رشته‌های دانشگاهی تازه تأسیس است که در چند دهه گذشته به سرعت در کشورهای مختلف گسترش یافته است. سیاست‌گذاری راهبردی فرایند جمعی برای تصمیم‌گیری است که برون‌داد آن تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار می‌گیرد. سیاست‌گذاری راهبردی به دلیل آنکه با امنیت ملی پیوند دارد، تأثیر خود را بر چگونگی سرنوشت گروه‌های اجتماعی مختلف بر جای می‌گذارد.

محور اصلی سیاست‌گذاری راهبردی ایران در جنوب غرب آسیا به «موازنه تهدید» معطوف شده است. موازنه تهدید در شرایطی محور اصلی کنش تاکتیکی و راهبردی کشورها قرار می‌گیرد که نشانه‌هایی از تهدید فراگیر وجود دارد. بازیگران بر اساس

ادراک خود از محیط منطقه‌ای ایفای نقش می‌کنند. ادراک تهدید بخشی از روند سیاست‌گذاری راهبردی است و در برخی مواقع، بازیگران در ارتباط با احساس تهدید در وضعیت ادراک نادرست قرار می‌گیرند.

در شرایط تهدید هر کشوری ناچار می‌شود از سازوکارهای همکاری متقابل با طیف جدیدی از بازیگران همراه شود. جمهوری اسلامی ایران از این سیاست برای محدودسازی الگوی کنش متقابل در برابر اقدامات آمریکا استفاده می‌کند. بیشتر کشورهایی که با نشانه‌هایی از احساس تهدید غیرواقعی روبرو شوند، از سازوکارهای کنش متقابل دقیق بهره نمی‌برند. واقعیت آن است که چه‌بسا کشور «ب» احساس کند کشور «الف» او را تهدید می‌کند؛ حال آنکه «الف» هیچ علاقه‌ای به تهدید کردن «ب» ندارد. در چنین وضعیتی نشانه‌هایی از احساس تهدید غیرواقعی پدید می‌آید. به طبع واحدهای سیاسی در چنین شرایطی نمی‌بایست از الگوها و سازوکارهای سیاست‌گذاری راهبردی کنش اجبارآمیز متقابل استفاده کنند.

فهرست منابع

- اسنایدر، گ. (۱۳۸۴). امنیت و استراتژی معاصر. ح. محمدی‌نجم (مترجم). تهران: انتشارات دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- المن، ک. (۱۳۹۰). واقع‌گرایی. در: درآمدی بر بررسی‌های امنیت. پ. ویلیامز (ویراستار)؛ ع.ر. طیب (مترجم). تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بوزان، ب. (۱۳۷۹). مشکل امنیت ملی در جهان سوم. در: آ. ادوارد و ج. این‌مون، امنیت ملی در جهان سوم. ترجمه: پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- غرایق زندگی، د. (۱۳۸۴). جنگ نامتقارن؛ معمای قدرت و هراس. راهبرد دفاعی، ۳(۷).
- قاسمیان، ع.؛ فلاح‌نژاد، ف. (۱۳۸۷). استراتژی جنگ پیشگیرانه ایالات متحده علیه عراق در بوته نقد. مطالعات سیاسی، شماره ۲، صص. ۶۸-۸۱.
- فوکویاما، ف. (۱۳۹۸). هویت؛ تقاضا برای کرامت، سیاست و رنج و تنفر. ل. کاظمی‌پور (مترجم). تهران: نشر رامان سخن.
- کوهن، س. (۱۳۸۷). ژئوپلیتیک نظام جهانی. ع. کاردان (مترجم). تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- لویس، ب. (۱۳۹۸). ایمان و قدرت؛ دین و سیاست در خاورمیانه. ج. محسنی‌دره‌بیدی (مترجم). تهران: نشر آشیان.
- مرشایمر، ج. (۱۳۹۸). توهم بزرگ؛ رؤیاهای لیبرال و واقعیت‌های بین‌الملل. م. براتی و د. رحیمی آشتیانی (مترجم). تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر.
- والترز، ک. (۱۳۹۸). انسان، دولت و جنگ؛ تحلیلی نظری. م.ر. رستمی (مترجم). تهران: انتشارات ثالث.

References

- Booth, K. (2000). Security in Anarchy: Utopian Realism in Theory and Practice. *International Affairs*, 67(3).
- Buzan, B. (2000). *The problem of national security in the Third World*. In E. Azar & C.-I. Moon, National security in the Third World (Research Institute for Strategic Studies, Trans.). Research Institute for Strategic Studies. [In Persian]
- Cohen, S. (2008). *Geopolitics of the world system* (A. Kardan, Trans.). Abrar Moaser. [In Persian]
- Daragahi, B. (2011). Some see the hand of Iran in Syria's crackdown. Los Angeles Times. Retrieved from: <https://www.latimes.com/archives/la-xpm-2011-may-10-la-fg-syria-iran-20110511-story.html>
- Elman, C. (2011). *Realism*. In P. Williams (Ed.), An introduction to security studies (A. R. Tayyeb, Trans.). Amirkabir. [In Persian]
- Fukuyama, F. (2019). *Identity: The demand for dignity and the politics of resentment* (L. Kazemipour, Trans.). Raman Sokhan. [In Persian]
- Gharayagh Zandi, D. (2005). *Asymmetric war: The puzzle of power and fear*. Defensive Strategy, 3(7). [In Persian]
- Ghasemian, A., & Fallah-Nejad, F. (2008). The United States' preventive war strategy against Iraq under scrutiny. *Political Studies*, (2), pp. 68–81. [In Persian]
- Lewis, B. (2019). *Faith and power: Religion and politics in the Middle East* (J. Mohseni Darreh-Bidi, Trans.). Ashian. [In Persian]
- Mearsheimer, J. (2019). *The great delusion: Liberal dreams and international realities* (M. Barati & D. Rahimi Ashtiani, Trans.). Cultural Institute of Abrar Moaser. [In Persian]
- Schelling, T. (1980). The intimate contest for self-command. *Public Interest*, 60(94).

- Snyder, G. (2005). *Contemporary security and strategy* (H. Mohammadi Najm, Trans.). Publication of the Command and Staff College of the Islamic Revolutionary Guard Corps. [In Persian]
- Uniacke, S. (2007). *The False Promise of Preventive War*. Oxford: Oxford University Press.
- Walt, S. (1987). *Origins of Alliance*. New York: Cornell University Press.
- Waltz, K. (2019). *Man, the state, and war: A theoretical analysis* (M. R. Rostami, Trans.). Sales. [In Persian]